فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc183354611)

[وجه سوم 2](#_Toc183354612)

[طرح یک سؤال 2](#_Toc183354613)

[پاسخ به سؤال 3](#_Toc183354614)

[یک تنبه کلی 3](#_Toc183354615)

[خلاصه مطلب 4](#_Toc183354616)

[تفصیل مسئله 6](#_Toc183354617)

[تذکر 7](#_Toc183354618)

[خلاصه 7](#_Toc183354619)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

در ادله جواز به وجوهی اشاره شد که یکی سیره بود و دیگری آن اطلاق مقامی یا ملازمه عرفیه و چهار تقریری که برای ادله جواز وصل شعر بود بنابر اینکه قائل به جواز وصل شعر و گیسوبند که از موی زن دیگری تهیه شده است باشیم و آن روایات را ترجیح دهیم آن استفاده می‌شد که انجام شود.

گرچه جای تفصیل و تدقیق بیشتری هم هست ولی شاید ضرورتی نداشته باشد.

# وجه سوم

غیر از این دو وجهی که ذکر شد ممکن است یک وجه سومی در اینجا مطرح شود که عرض می‌کنم.

وجه سوم تمسک به یک اطلاق مقامی اوسع از آن چیزی است که در وجه سابق گفته شد، در وجه دوم نوعی اطلاق مقامی در ادله جواز وصل شعر تقریر شد، دقیقاً روی روایاتی متمرکز می‌شدیم مثل روایت سعد اسکاف که تجویز کرده بود، فرموده بود لا بأس، سؤال شده بود ««سُئِلَ عَنِ الْقَرَامِلِ الَّتِي تَصْنَعُهَا النِّسَاءُ فِي رُءُوسِهِنَّ يَصِلْنَهُ بِشُعُورِهِن‏»[[1]](#footnote-1) حضرت فرمودند «لاَ بَأْسَ» در یک روایت و اطلاق مقامی یا ملازمه عرفیه آن استشهاد و استدلال می‌شد.

اما در وجه سوم این است که کسی این‌جور استدلال بکند، مجموعه طوایفی از روایات که در اجزاء مبانه وارد شده است، اینها را ملاحظه بکنید، در اجزاء مبان از انسان دیگر، میت یا غیر میت، چند طایفه روایات وجود دارد.

یک طایفه از روایات همین است که در وجه دوم ملاحظه کردید، در وصل گیسوبند تهیه شده از موی غیر، به موی این زن، این یک طایفه از روایات بود.

و طوایف دیگر از روایات وجود دارد در اجزاء مبان که از جمله در باب تغسیل و تدفین و صلاة بر اجزاء مبانه است که در آن دو سه موضوع هم روایاتی هست، هم آنجا که بحث تغسیل مطرح است، می‌بینیم بحث تغسیل جزء مبان، یا تدفین جزء مبان، یا نماز بر جزء مبان روایاتی هست که در آن‌ها سؤال شده است و پاسخ داده شده است، «مثلاً إِذَا قُطِعَ مِنَ اَلرَّجُلِ قِطْعَةٌ» بایستی تغسیل انجام بشود یا خیر؟ امام در آن جمله فرمودند «فَهِیَ مَیْتَةٌ وَ إِذَا مَسَّهُ إِنْسَانٌ فَکُلُّ مَا فِیهِ عَظْمٌ فَقَدْ وَجَبَ عَلَی مَنْ مَسَّهُ اَلْغُسْلُ»[[2]](#footnote-2) و هکذا روایاتی که در باب تغسیل اجزاء مبان وارد شده است یا تدفین یا نماز بر اجزاء مبان، مستقیم یا غیرمستقیم، روایاتی وارد شده است.

# طرح یک سؤال

یک سؤال اینجا مطرح است، در اجزاء مبان، از حیث استفاده از آن‌ها برای زینت، از حیث اینکه در اجزاء مبان تغسیل لازم هست یا خیر؟ از حیث این که تدفین لازم هست یا لازم نیست و امثال اینها در روایات هم سؤال شده است و پاسخ‌هایی را ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم اجمعین هم داده‌اند.

چطور است که در اجزاء مبان، سؤالی وجود ندارد که آیا می‌شود به آن نگاه کرد یا نمی‌شود به آن نگاه کرد؟ این بحث یک طایفه معین نیست، در این دلیل سوم گفته می‌شود که در اجزاء مبان از منظر احکامی مثل تغسیل و تدفین و صلاة میت یا از حیث اینکه استفاده تزئینی از آن‌ها بشود، وصل انجام بشود و امثال اینها، سؤال مطرح شده است و ائمه هم جواب‌هایی داده‌اند. در بعضی گفته‌اند اشکال ندارد، بعضی تفصیل داده‌اند و امثال اینها.

اما در باب نگاه و نظر به آن‌ها هیچ چیز وجود ندارد، مطلقاً یک جا سؤالی شده باشد، پاسخی وارد شده باشد، یا اینکه ابتدائاً امام سلام‌الله‌علیه مطلبی فرموده باشند، هیچ چیزی در دست رس نداریم.

# پاسخ به سؤال

این فقد دلیل، در یک بحث دو حالت دارد؛ یک بار است که فقد دلیل است ابتدائاً بدون قرائن و امور ضمیمه، آن فقد دلیل است و ما باید سراغ اصول عملیه مثل استصحاب و برائت و امثال اینها برویم

اما گاهی فقد دلیل با قرائن و شواهدی همراه می‌شود که مدلول پیدا می‌کند و به شکل یک دلیل غیر از اصول عملیه درمی‌آید این را در بحث‌های لوبان لکان، مطرح کردیم، آنجا مفصل عرض کردیم (قبل از اینکه تطبیق بر اینجا بدهیم کلی را عرض می‌کنم) که فقدان دلیل علی اقسامی است، اگر آن که برائت گفته شده است یا در اصول عملیه گفته شده است عند فقد دلیل، مراجعه به اصول عملیه می‌کنیم، آن فقد دلیل محض است، بدون هیچ ضمیمه‌ای است، مسئله‌ای مطرح می‌شود، در آیات و روایات و ادله فحص می‌کنیم و چیزی پیدا نمی‌کنیم. این فقد دلیل طبیعی مجرد از قرائن است و گفته شده است این فقد دلیل مثل اجمال دلیل ضمیمه می‌شود برای اینکه به اصول عملیه مراجعه بکنیم.

اما نوع دیگر از فقد دلیل هست که آن می‌تواند با قرائنی ضمیمه باشد و به شکل یک دلیل در بیاید، یعنی خود آن دلیل و اماره بوشد و حاکی از وجود یا عدم وجود حکمی بشود، این فقد دلیل منضم به قرائن است.

مثلا یکی از مصداق‌هایی این اطلاق مقامی است، اطلاق مقامی خود یک فقد دلیل است، ولی در زمینه‌ای که انتظار می‌رفت مطلب را بفرماید، اجزاء واجب نماز را در آن روایت بیان می‌کند، ولی اسمی از قنوت نیاورده است، این فقد دلیل نسبت به قنوت به خاطر اینکه با ضمیمه‌ای همراه شده است دلیل می‌شود و اطلاق مقامی می‌شود و دیگر نوبت به اصل عملی نمی‌رسد.

و از این قبیل جاهایی که فقد دلیل با قرائنی همراه می‌شود از قبیل خود اطلاق لفظی هم یک پایه‌اش همین است، اطلاق مقامی از قبیل شفاف‌تر و واضح‌تر و از این قبیل، لو بان لکان هم از همین‌ها است. می‌گویند اگر یک موضوعی که مطرح هست و خیلی مورد ابتلا است و هیچ چیزی در باب آن وارد نشده است، این ممکن است در مواردی قرینه بشود بر اینکه این نگفتن معنایش این است که اینجا چیزی نیست.

# یک تنبه کلی

این حالات خارجی و شرایط خارجی به اضافه نبود دلیل ممکن است فقد را مبدل به یک بیان بکند، نبود بیان مبدل به بیان می‌شود پس‌ عدم البیان، یا فقد دلیل در حال طبیعی زمینه برای اجرای اصول عملیه است.

اما یک حال ثانوی هم اینجا متصور است که گاهی‌ عدم البیان با قرائن و شواهد، مبدل به بیان می‌شود، نگفتن خود پیام دارد. سکوت از همین قبیل است، اطلاق مقامی از همین قبیل است، لوکان لبان، با آن دایره وسیعی که دارد از همین قبیل است.

این چیز کلی است خیلی باید به این توجه داشت البته استفاده از این نوع‌ عدم بیان و فقد به عنوان دلیل کار حساسی است و خیلی باید محتاطانه انجام بشود، ولی مصداق دارد، کار ظریف و حساس و دقیقی است، هم باید به آن توجه داشت که یک وقتی یک دلیلی از این قبیل فوت نشود و هم در عین حال باید محتاط بود به سادگی نمی‌شود گفت نگفت، ولی اصل آن را باید توجه داشت.

این فقد دلیل هم گاهی بیان می‌شود برای مثال‌هایی از این قبیل که زدم، گاهی بیان بر این می‌شود که خود فقد دلیل بعضی اطلاقات از کار بیفتد یا ادله قید بخورد. بارها این را عرض کرده ایم، در وجوب تعیینی نماز جمعه، اگر کسی به ادله و اطلاقات مراجعه بکند بعید نیست کثیری از ادله مفید وجوب تعینی نماز جمعه در عصر غیبت باشد. یا وجوب تعینی حتی در عصر حضور باشد منتهی آنجا یک قرینه‌ای وجود دارد که این را خیلی مستبعد می‌کند، آن قرینه این است که در عصر خود زمانی که امامت بسط ید داشت، در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، اگر واقعاً این لوکان لبان را اجرا می‌کردیم اگر وجوب تعیینی داشت، این یک تقید ویژه‌ای م خواست، باید در آن مسافت هر کسی هر جا بود غیر ذوات الاعضاء همه شرکت بکنند این مستلزم این بود که (ما غیر از اهل سنت هستیم) با این ویژگی اگر بود این در تاریخ ثبت و ضبط می‌شد، که این‌جور همه مقید بودند که در نماز جمعه، در آن دون المسافه، بدون عذر شرکت بکنند یک اجتماعی بیشتری می‌شد، یک چیزی بود که علی القاعده باید خود را یک جایی نشان می‌داد و چون چیزی نیامده است معلوم است که وجوب تعیینی نبوده است حتی در زمان حضور و این لوکان لبان حتی اطلاقات ادله را مقید می‌کند یعنی نبود یک چیزی بیان می‌شود، این بحث کلی است که عرض کردیم.

در اینجا ممکن است این قاعده کلی در اینجا تطبیق داده شود گفته شده است در وجه سوم ف مسئله نگاه به اعضاء و اجزاء مبان و مقطوع چه از حی و چه از میت، شعر است و یا غیر شعر است این مسئله هیچ چیزی از نام و نشان آن در مسئله نیست، تا اینجا هم دلیل تمام نیست. هیچ سؤال و پاسخی یا بیان حکمی ابتدائی از امام در باب نظر به اجزاء مبان از حی یا میت مطلقاً وجود ندارد.

در حالی که این اجزاء مبان در چند موضوع دیگر محل سؤال و جواب قرار گرفته است. در باب تزین، وصف که روایات اینها را ملاحظه کردید. در باب تغسیل و تدفین و امثال اینها، سؤال شد، جواب دادند گفتند اشکال ندارد، یا تفصیل دادند، اینجا غسل لازم است و آنجا غسل لازم نیست،

امری مورد ابتلا است اگر مورد ابتلا نبود این همه سؤال نمی‌شد، حدود پانزده روایت در وصل است، تعداد زیادی روایات در تغسیل و تدفین و نماز اجزاء مبان است، معلوم می‌شود امر مورد ابتلایی بوده است، که این همه از آن سؤال شده و پاسخ داده شده است و در این موضوع هیچ سؤال نشده است.

# خلاصه مطلب

در اینجا چند مقدمه شد؛

۱- اینکه ما در باب اجزاء مبان از حیث نظر دلیلی در دست نیست مطلقاً

۲- اینکه همین اجزاء مبان در روایات دیگر از حیث احکام دیگر محل سؤال قرار گرفته است.

۳- اینکه امر محل ابتلا بوده است،

علت‌ عدم طرح سؤال از نظر به عضو مبان

با این مقدمات سؤال می‌شود این مطرح نبودن علت چیست؟ با فرض آن سه مقدمه این سؤال مطرح می‌شود که چیزی نفرمودند کسی سؤال نکرده است، دلیل این چیست؟

دلیل یا این است که وضوح حرمت است، واضح بوده است که نگاه به اجزاء مبان از نامحرم حرام است،

یا اینکه واضح بوده است که جایز است.

اما اینکه بگوییم نمی‌دانستند و به دلائلی مطرح نشده است یا مطرح شده است ولی به دست ما نرسیده است، این بعید است.

اینکه بگوییم یک موضوعی در معرض ابتلا بوده است، در معرض تقیه هم نیست، در عامه حکم واضح یک دست اینطوری نیست، محل ابتلا بوده است، تقیه نبوده است، نظرهای این حکم در بحث تغسیل و امثال اینها سؤال شده است اینجا سؤال نشده است، این نمی‌تواند حمل بشود بر اینکه علی رغم‌ عدم شفافیت و اجمال و ابهام باز سؤال نشده است یا امام چیزی نفرموده است. این حال سوم بعید است.

امر دائر بین آن دو حالت می‌شود؛ که یا حرمت واضح بوده است یا جواز واضح بوده است، بین این دو کدام را می‌شود بیشتر ترجیح داد؟

حرمت و حذو اگر در آن باشد باید بیان بشود، ممکن است کسی اینجا این را بیان بکند بگوید این حرمت اگر در اینجا بود با توجه به اهمیت حذو و حرمت در موضوع مورد ابتلا و عدم تقیه و موضوعی که از منظرهای دیگر سؤال شده است و پاسخ‌های اثباتی و نفیی و تفصیلی داده شده است، اینجا مطرح نشده است معلوم می‌شود اینجا حرمتی در کار نیست و حرمت هم بیشتر مورد انتظار است که در دلیل بیاید تا جواز و نیامده است می‌شود گفت نیست.

نسبت به این دلیل اگر کسی این مقدمات را بپذیرد، (این دلیل هم به شکل تازه و ویژه‌ای هست) اینجا تمسک به خبر و روایت نمی‌کنیم، سه چهار مقدمه را کنار هم می‌گذاریم؛

۱- این مسئله مورد ابتلا بوده است.

۲- اینکه این در معرض تقیه نبوده است.

۳- اینکه در خصوص اینها از منظرهای دیگر و از حیث احکام دیگر پرس و جو و روایات دیگر دارد ولی اینجا نیست.

اینها را ضمیمه می‌کنیم می‌گوییم این موضوع که مورد سؤال قرار نگرفته است؛ یا به خاطر این است که یا واقعاً مورد سؤال و جوابی قرار گرفته است و ضیاع دلیل هست، یا به خاطر تقیه یا چیز دیگر. این بعید است چیزهای شبیه این‌جوری نقل و ضبط شده است اینکه این ضیاع دارد خیلی بعید است.

یا باید بگوییم که علی رغم ابهامی که داشته است سؤال نکرده اند، یعنی چه سؤال نکرده اند؟

اینها کنار می‌رود باید بگوییم یا اباحه آن واضح بوده است یا حرمت آن واضح بوده است، حرمت که امر مهمی است و اهمیت حرمت خیلی بالاست، حکم الزامی است، الزام اگر در این بوده است، الزام یک عنایتی و تاکیدی می‌خواست و اگر هم قید لفظی هم یک تاکیدی وجود داشت، باید جوری بیاید، اجماعی شکل بگیرد، سیره‌ای، ارتکازی، بازتابی باید داشته باشد. چنین بازتابی هم نیست. عرف می‌گوید وقتی جدا شد، دیگر جدا شد، آن استدلالی است که اینجا می‌شود کرد.

# تفصیل مسئله

ممکن است کسی بگوید جاهایی واقعاً واضح است، آنجا که بدن نامحرم دو تکه شده است، آن ارتکاز است که این نامحرم است، این تکه و آن تکه که فرقی نمی‌کند، اعضای معظمی باشد، آن ارتکازاتی وجود دارد نمی‌گذارد این دلیل در همه موارد جاری بشود اما در جاهایی که فضولات و جدا شده است، خون‌آلود است، اینها شاید واقعاً بشود این دلیل را در آن تمام دانست.

نکته قاعده لوکان لبان، یک مقوله پیچیده‌ای است اول سخن هم عرض کردم، مقوله حساس، جای دقت و احتیاط است، در عین حال هم نمی‌شود آدم نبیند، واقعاً یک جاهایی به مسئله معنی می‌دهد. امور مورد ابتلای نسبتاً زیاد و عدم تقیه در آن مسئله در این نوع مسائل هیچ چیز نگوید به شکل پرسش و پاسخ یا ابتدائاً هیچ چیز نیاید، این سؤال برانگیز است، ممکن است یک جایی این مقدمات جمع بشود و لونی ایجاد بکند مدلول و بیانی ایجاد بکند و شاید یک جایی نتواند. مورد به مورد فرق می‌کند.

الان هم اینجا معلوم است این سؤال به ذهن می‌آید که احتمال دارد چند روایت در مدینة العلم مرحوم صدوق بوده است و به دست ما نرسیده است، این یک احتمال است. فی‌الجمله ضیاع ادله هست، گرچه خیلی زیاد نیست، به خاطر تنوع و تعدد منابع، کسی فکر بکند تعداد زیادی از ادله از بین رفته است، این خیلی بعید است.

یک بحث‌هایی وجود دارد که فقط در تهذیب یا فقط در کافی آمده است، فقط در یک کتاب آمده است، حال بگوییم این جزء یک بابی در مدینة العلم مرحوم صدوق بوده است که کتاب مفصل‌تری از من لایحضر بوده است و مفقود شده است.

دو روایت داشته است، چون برای ما کافی است لوکان لبان بیرون بیاییم، ولو یک روایت ضعیف باشد، یک چیزی بوده است و از دست رفته است. این یک جواب است که پس نمی‌توان گفت لوکان لبان.

جواب دیگر این است که اینجا وضوح‌ عدم جواز داشته است، یا به خاطر اینکه دلیلی دست آن‌ها بوده است یا به دلیل اینکه استصحاب می‌کردند به دلیلی وضوح‌ عدم جواز داشته است.

اگر حکم منجزی باشد امام باید به روش عادی و طبیعی بیان بکند،

لوکان لبان قاعده‌ای و عدم البیانی که مبدل به بیان می‌شود این یک قانون عقلایی بسیار مهمی است که الان هم این را صبح تا شب اجرا می‌کنیم لذا این قاعده لوکان لبان (که یکی دو ماه بحث کردیم و هنوز هم فکر می‌کنم کم است) بسیار مهم است، قاعده عقلایی است در فقه هم اثر می‌گذارد و فکر می‌کنم بیش از این که از آن استفاده شده است می‌شود استفاده کرد.

اما در عین حال چون این بیان نیست، می‌خواهد از یک سلب و عدم بیان ساخته شود آن قرائن را آدم باید خیلی احتیاط بکند تا به نتیجه برسد.

اگر بخواهیم یک مقدار منصفانه سخن بگوییم شاید بگوییم این دلیل مثل بقیه ادله استفاده یک تفصیل می‌شود در مواردی واقعاً نمی‌شود گفت لوکان لبان، آنجا که بدنی تصادف کرد و دو تکه شد، آنجا ظاهراً ارتکازی وجود دارد و هیچ فرقی نمی‌کند اما در غیر از آن این همانی است، این قدر واضح نبوده است به دلیل اینکه استصحاب آن جوری می‌کنند، به دلیل اینکه در بحث‌های دیگر اینقدر سؤال می‌شود، غسل بدهیم یا ندهیم؟ این همانی انجوری نیست لذا محل سؤال قرار می‌گرفته است.

در کثرت و قلت ابتلا، توجه به مرد و زن مهم است که این امر در مرد بیشتر مورد ابتلا بوده است.

من هم فی‌الجمله این را تمام می‌دانم نه بالجمله و نوعی تفصیل این‌جوری شاید بشود از آن استفاده کرد.

این هم دلیل دیگری که برای جواز بشود اقامه بشود.

# تذکر

یادمان باشد که ممکن است این نکته در بحث استصحاب و بقاء یا عدم بقاء موضوع مؤثر باشد.

# خلاصه

تا اینجا ادله غیر از اصول عملیه، ادله اجتهادی را بحث کردیم، حدود پنج دلیل برای‌ عدم جواز و سه دلیل هم برای جواز آوردیم تا اینجا قائل به تفصیل می‌شویم، نه آن طور که مثل آقای زنجانی می‌فرماید که نظر جایز است، نه اینکه‌ عدم جواز نظر را خیلی قاطع بیان بکند.

به نظر می‌آید با ادله‌ای که تا اینجا چیدیم یک تفصیل درمی‌آید.

1. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج5، ص520.](http://lib.eshia.ir/11005/5/520/بِشُعُورِهِنَّ) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الوافي، الفيض الكاشاني، ج6، ص429.](http://lib.eshia.ir/71660/6/429/قطعة) [↑](#footnote-ref-2)